

حزب و جامعه:

از گروه فشار تا حزب سیاسی

منصور حکمت

به نقل از انترناسیونال شماره ۲۹، خرداد ۱۳۷۸

مبنای نوشته زیر، خلاصه بخش اول سخنرانی نویسنده در پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری در نوامبر ۹۸ است. علاوه بر برخی توضیحات اضافی و تکمیلی پیرامون نکات موجود در متن سخنرانی، زیر تیتر "حزب، حزبیت و قدرت سیاسی" به این متن اضافه شده است. بحث زیرمقدمه ای بود بر بحث تفصیلی تر و مشخص تری در پلنوم پیرامون جوانب تشکیلاتی و سبک کاری فعالیت حزب که در متن حاضر نیامده است.

در این نشست میخواهم درباره افق فعالیت حزب حرف بزنم. مصافها و وظایف جدیدی روبروی ما قرار گرفته است و باید تعهدات مشترکی در قبال آنها بپذیریم. لازم است توافق کنیم که چگونه میخواهیم با این مسائل روبرو شویم. ما باید انتظارات جدیدی از خودمان و کارمان و حزمان بوجود بیاوریم، بعضی از این انتظارات جنبه کیفی دارد و بعضی کمی. هم باید پا به عرصه های جدیدی بگذاریم و هم شتاب فعالیت و تحرک خود را بیشتر کنیم چون مسائل هم بیرون ما شتاب گرفته اند. باید دامنه و ابعاد فعالیت خود را مراتب وسعت بدهیم.

مسیر بیست ساله

رفقا، امروز با چند هفته پس و پیش بیستمین سال تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست است. این موضوع به بحث امروز من مربوط است چون میخواهم مسیری را که لااقل در ذهن من بعنوان یک سوسیالیست در این بیست سال از تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست تا امروز طی شده را توضیح بدهم تا شاید بحثم را مفهوم تر کرده باشم. اما بدوا اجازه بدهید بیستمین سال تشکیل اتحاد مبارزان کمونیست را اینجا به رفیق حمید تقوایی تبریک بگویم. ما دو نفر اتحاد مبارزان کمونیست را شروع کردیم. ولی برای من خیلی روشن بود که اگر من نبودم حمید همین کار را میکرد، ولی اگر او نبود من شخصا اینکار را نمیکردم. میخواهم بگویم و تاکید کنم که قدرانی من از رفیق حمید تقوایی حد و حصری ندارد (کف زدن ممتد حاضرین).

در این بیست سال از دیدگاه من مسیری طی شده است که مشخصات و نقطه عطفهای آن از نظر سیاسی، تئوریک، متدولوژیک قابل توضیح است. این مسیری است که بنظر من آگاهانه باید دنبال کرد. به آن واقف بود. و بخصوص فکر میکنم باید همیشه مراحل بعدی آن را پیدا کرد. چون ایستادن در یک نقطه وقتی اوضاع عینی و نیازهای رشد جنبش ما دگرگون میشود باعث میشود که آدم عقب بیافتد و نامربوط بشود. هر حرکت سیاسی ای باید با تاریخ خود و با تاریخ زمان خود جلو برود، باید مسیری را برای خود ترسیم کند.

بنظر من اکنون هم در آستانه یک مرحله جدید در این مسیر هستیم. در این مرحله جدید انتظارات جدید و نقشهای جدیدی برای ما مطرح میشود. آماده کردن خودمان بعنوان افراد معین با پیشینه و خصوصیات معین برای مواجهه با وظایفی که این دوره نوین روی دوش ما میگذارد، نیازمند این است که روح این مرحله جدید را

درک کنیم و خود را با آن سازگار کنیم. اگر بخواهیم اسمی بر این مرحله بگذاریم، شاید بتوانیم بگوئیم این مرحله ای است که ما در آن داریم رابطه حزب و جامعه را کشف میکنیم. مرحله ای که در رابطه حزب کمونیستی و جامعه دقیق میشویم و میخواهیم مکانیسم های فعل و انفعال حزب و جامعه را بیشتر بشناسیم و به آن متکی شویم.

در دوره بلافاصله قبل از انقلاب ۵۷، مساله گرهی روبروی ما، منظوم محفلی است که حمید تقوایی و من و رفقای دیگری در خارج کشور داشتیم، مساله "کمونیسم و مارکس" بود. برای ما این سوال قدیمی مطرح بود که مارکسیسم واقعا چه میگویی و قطبهای به اصطلاح کمونیستی واقعا موجود آن زمان تا چه حد به مارکسیسم ربط دارند. از نظر ما کمونیسم چین، شوروی، آلبانی، کمونیسم تروتسکیستها، کمونیسم مارکس نبود. اولین پروسه ای که ما طی کردیم و بعدا خود را در کارآکتر اتحاد مبارزان کمونیست نشان داد، تامل و تاکید ما بر مارکسیسم واقعی و انقلابی بود. خصلت ممیزه اتحاد مبارزان کمونیست، مارکسیست بودن آن بود. مارکسیست بودن تشکیل دهندگانش بود. با انقلاب، سوال رابطه "کمونیستها و انقلاب" مطرح شد. یا بعبارتی کمونیستهای ایران و انقلاب ایران. توجه ما به مسائل این عرصه متوجه شد. طبقات اجتماعی در این انقلاب چه میکنند، ما باید چه کنیم، نیروی انقلاب کجاست، ماهیت انقلاب چیست، دولت چیست، اصول شیوه برخورد به احزاب بورژوایی چیست، مساله ارضی چه جایگاهی دارد، شیوه برخورد به دولت موقت، به جریان اسلامی و جناحهای آن چیست، و در یک کلمه این سوال که بعنوان کمونیست در این انقلاب "چه باید کرد". اینها مسائلی بود که به آن پرداختیم. در ادامه این مباحثات و از دل مبحث انقلاب و بر مبنای شرایط و امکاناتی که انقلاب بوجود آورد، مقوله حزب کمونیست مطرح شد. بعبارت دیگر مساله "کمونیسم و حزب" مطرح شد. تز ما این بود که نتیجه این پروسه، یعنی حاصل تلاشهای سازمانی مارکسیستی مانند ما در دل انقلاب، باید تشکیل حزبی باشد که به معنی واقعی کلمه، بعنوان حزب طبقه کارگر، حزب کمونیست، به انقلاب بپردازد. اینکه باید دوره پیشا حزبی را پشت سر گذاشت. اگر یادتان باشد این دوره ای بود که در آن بحث روی سوالاتی از این قبیل متمرکز شد که حزب چیست. پیش شرطهایش چیست، جایگاه برنامه در آن کدامست، نقد ما به تئوری پیوند چیست و غیره. با تشکیل حزب کمونیست ایران این مباحثات پشت سر گذاشته شد. بعد از تشکیل حزب، مساله ای که مطرح شد رابطه کمونیسم و طبقه یا "حزب و طبقه" بود. طبیعی بود که با تشکیل حزب، مساله رابطه حزب با موضوع سازماندهی اش در جامعه، یعنی طبقه کارگر به میان بیاید و بحث ما بر رابطه حزب و طبقه متمرکز شود. این بحثها از بحث سبک کار در کنگره اول اتحاد مبارزان کمونیست در کردستان بطور جدی و مکتوب شروع میشود و تا بحث کمونیسم کارگری ادامه پیدا میکند.

با مبحث کمونیسم کارگری بحث از رابطه سازمانی-عملی با طبقه فراتر رفت. این مقارن شروع پایان جنگ سرد و آغاز دورانی است که بورژواها "پایان کمونیسم" نام نهادند. در جستجوی بنیادهای جنبش خودمان و تمایزش از آن کمونیسمی که داشتند پایانش را اعلام میکردند، رابطه کمونیسم و طبقه کارگر در سطحی بنیادی تر مورد توجه ما قرار گرفت. رابطه تئوری با طبقه، رابطه تحزب با طبقه، رابطه مساله شوروی با طبقه، رابطه شکستهای قبلی با جدایی کمونیسم از طبقه. رابطه حزب و طبقه، اینبار به معنی اتحادی که حزب باید با طبقه ایجاد کند، وحدت طبقه با حزب، جایگاه کارگر در حزب، خصلت کارگری خود سوسیالیسم و حتی خصلت کارگری تئوری مارکسیسم. نگاه به تاریخ کمونیسم و سوسیالیسم معاصر از دریچه جدال طبقاتی و تعلق طبقاتی گرایشهای مدعی کمونیسم، اینها اجزاء بحث کمونیسم کارگری بودند. نمیدانم چند نفر از شما در آن سمینار اول کمونیسم کارگری (۱۰ سال قبل) بودید. آنجا یک بحث اصلی من این بود که مقوله کارگر نه بعنوان یک موضوع کار، بلکه

موجودیت کارگر بعنوان یک پدیده اجتماعی در بطن تئوری استثمار وارد اساس مارکسیسم میشود. مارکس ابتدا اجتماع را بدون طبقات توضیح نداده است تا بعد طبقات را بعنوان جنگ آورانی که روبروی هم هستند وارد بحث بکند. طبقه در خود تئوری استثمار مارکس هست. طبقه در خود تئوری تغییر مارکس هست. طبقه در خود تئوری شناخت مارکس هست. این دوره ای است که ما کمونیسم خود را بروشنی، به شیوه مانیفست، کمونیسم پرولتاریایی، یا کمونیسم کارگری تعریف کردیم. به یک معنا سیر جدایی نظری ما از میراث و تاریخ سوسیالیسم بورژوایی، در تئوری، در افق اجتماعی، در برنامه، در نگرش به تاریخ کمونیسم و در تبیین ما از وظایف پراتیکی یک حزب کمونیستی، با مباحثات کمونیسم کارگری تکمیل میشود و ما تازه در نقطه آغاز ساختن یک حزب سیاسی دخالتگر بر مبنای نگرش کمونیسم کارگری قرار میگیریم. کاری که با تشکیل حزب کمونیست کارگری دست بکار آن شدیم.

در هر دوره ای تمرکز بر این مباحث خاص باعث قوی تر شدن ما شد. در هر دوره ای این سوالات محوری و پاسخهایی که طلب میکرد ما را به مرحله بالاتر و پراتیک سیاسی قوی تری میبرد- به این علت که این سوالات درست و عینی بود و توجه ما به آنها اگر نه کافی، لاقلاً از نظر جهتگیری درست بود. امروز، در ادامه آن مباحثات و در ادامه سیر تکوین حزب کمونیست کارگری ایران که محصول تک تک آن مباحثات و خود-روشنگری هاست که بر شمردم، سوالات جدیدی به مرکز توجه ما رانده میشوند که باید به همان ترتیب، مانند قبل و با همان انرژی و جدیت از ما پاسخ بگیرند و این پاسخها بر پراتیک سیاسی ما ناظر بشوند. مباحث "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" از نظر من مباحثی هستند که میکوشند موانع تبدیل شدن حزب کمونیست کارگری به یک حزب تمام عیار سیاسی را بشناسانند و از سر راه بردارند.

حزب، حزیت و قدرت سیاسی

این یک تیترا اصلی دستور کنگره دوم بود. آنچه که یک سازمان را یک حزب سیاسی میکند و آن را از گروههای فشار، محافل فکری، فرقه های عقیدتی، کانون های ادبی و انتشاراتی و شبکه های محفلی متمایز میکند، در درجه اول رابطه آن سازمان با قدرت سیاسی است، چه بعنوان یک مفهوم در اندیشه آن سازمان و چه بعنوان یک واقعیت در حیات و پراتیک آن سازمان. منظورم از قدرت سیاسی فقط قدرت دولتی نیست. منظورم فقط فتح و کسب قدرت دولتی نیست. این امری نیست که هرروز رخ بدهد. بلکه منظورم توانایی یک سازمان برای گردآوری نیرو و تاثیر گذاری بر معادلات قدرت در یک جامعه است. تبدیل شدن یک سازمان به یک وزنه مهم در تعیین تکلیف سیاسی جامعه. وقتی از نبود حزب طبقه کارگر در جامعه ای شکوه میکنیم، منظورمان این نیست که لزوماً گروههای کمونیستی وجود ندارند، نشریات و رادیوهای کمونیستی وجود ندارند، محافل و شبکه های سوسیالیستی کارگران و مرتبط با سازمانهای چپ و کمونیست وجود ندارند. بلکه منظور اینست که طبقه کارگر فاقد حزبی است که در قلمرو سیاست سراسری، در جدال قدرت، نمایندگی اش کند و سازمانش بدهد و نیرویش را بکار بیاندازد و هدایت کند. بنظر من رابطه یک سازمان با قدرت سیاسی شاخص حزبی بودن و نبودن کارآکتر آن سازمان است. حزب صرفاً یک سازمان و گروه سیاسی و فکری نیست که از نظر کمی به حدنصابی از رشد رسیده باشد. حزب سازمانی است که پا به جدال قدرت گذاشته است. پا به قلمرو سیاست در یک مقیاس اجتماعی گذاشته است. سازمان و نهادی که بیرون قلمرو سیاست سراسری و بیرون جدال واقعی بر سر قدرت و تعیین صاحبان قدرت در جامعه زیست میکند، سازمانی که چه بنا به تصمیم آگاهانه خود و چه بدلیل

مشخصات کمی و کیفی خود بیرون این جدال قرار میگیرد، یک حزب سیاسی نیست. در فردای ۲۲ بهمن ۵۷ نیروی عظیمی به گرد فدائی حلقه زد. برای یک حزب سیاسی این نیرو ابزار دخالتگری در سرنوشت قدرت در طی دوره معینی است. یا در این کار پیروز میشود و توازن قوای جدیدی را به کرسی مینشانند و یا این نیرو را برای یک دوره از دست میدهد. اما فدایی علیرغم نفوذ وسیعش پس از انقلاب، فاقد سیما و مشخصات یک حزب سیاسی بود. فدایی نهایتاً یک گروه فشار روی جنبش ملی و احزاب ناسیونالیست اصلی در کشور بود. نه افق یک حزب سیاسی را داشت، نه ساختارهای آن، نه رفتار آن و نه اهداف آن را. شاخه های مختلف فدایی، و عموزاده هایشان در راه کارگر و گروههای مشابه، امروز هم همینند: گروههای فشار بر احزاب سیاسی اصلی تری در جامعه.

انزوای سازمانهای کمونیستی از جدال قدرت در جامعه اکنون دیگر یک فرض عمومی است. تا جایی که اگر جز این باشد مایه تعجب ناظران میشود. برای بسیاری، بویژه و قبل از همه برای خود رهبران و فعالین این سازمانها، کمونیسم نه یک جریان مدعی قدرت، بلکه فرقه کاهنانی است که آتش آتشکده حقایق طبقاتی و آرمانهای انسانی را برای آیندگان برافروخته نگاه میدارند. خادمان سرخپوش و فروتن و بی ادعای معبد تاریخ. قربانیان همیشگی ارتجاع. زندانیان سیاسی ابدی. هشدار دهندگان حقایق به توده هایی که ظاهراً همواره راهی دیگر و رهبرانی دیگر را برگزیده اند.

تلقی مارکسیستی، تلقی کمونیستی کارگری، از تحزب این نیست. وظیفه ما ایجاد یک حزب سیاسی کمونیستی کارگری است. در طول این بیست سال ما نشریات مارکسیستی ایجاد کرده ایم، پرچم آرمانها و برنامه های کمونیستی را برافراشته ایم، سازمانهای کوچک و بزرگ ساخته ایم، تبلیغ و تروج کمونیستی کرده ایم، مبارزه مخفی و علنی و مسلحانه کرده ایم. اما وظیفه ما ایجاد یک حزب سیاسی است که در مرکز جدال قدرت در جامعه پرچم کارگر، پرچم مساوات طلبی و آزادی خواهی را بلند کند و بطور عینی یکسوی این جدال باشد و شانس پیروزی در این جدال سیاسی را داشته باشد. کمونیسم بر سر تغییر است. و تغییر جامعه بورژوازی ایجاد میکند که طبقه کارگر در جدال قدرت پیروز شود. کمونیسم کارگری باید به یک حزب سیاسی در جامعه بدل بشود. این ایده اولیه و بدیهی مانیفست کمونیست، نظیر همه ایده های مانیفست، نظیر کل نگرش انتقادی مارکس، باید از زیر آوار تحریفات بیرون کشیده شود. همان روایات مسخ شده ای که انقلاب کمونیستی و جامعه سوسیالیستی را به آینده ای دور و دنیایی دیگر حواله کرده اند و فوریت و مطلوبیت و امکانپذیری امروزی آن را منکر شده اند، تحزب کمونیستی کارگری، یعنی قدهلم کردن کمونیسم کارگری بعنوان یک حزب سیاسی مدعی قدرت، را نیز به اشکال مختلف منتفی، ناممکن و نامطلوب قلمداد کرده اند.

اما آنچه که به فعالیت کمونیستی ما معنی میبخشد، دقیقاً همین ایجاد یک حزب کمونیستی کارگری است که در مقیاس کل جامعه، در صحنه جدال بر سر تعیین تکلیف قدرت سیاسی در جامعه، قدهلم کند. حزبی که کارگر، و هر انسان مدافع آزادی و برابری، بتواند به آن بپیوندد و مطمئن باشد که از طریق آن میتواند عملاً و واقعا بر جامعه خود، محیط پیرامون خود و بر سرنوشت انسانهای معاصر خود تاثیر بگذارد.

اگر یک چیز بخواهد جوهر مشترک مراحل مختلف فعالیت ما را در این بیست سال بیان کند، تلاش برای شکل دادن به یک کمونیسم کارگری است که نه در حاشیه جامعه، بلکه در مرکز سیاست در جامعه، در متن جنگ قدرت، طبقه کارگر را به میدان بکشد و نمایندگی کند.

مکانیسمهای اجتماعی قدرت

پرداختن به قدرت سیاسی در درجه اول مقوله ای است اجتماعی. جدال بر سر قدرت سیاسی اختراع کمونیستها نیست. جامعه برای دست بدست شدن قدرت سیاسی مکانیسمهایی دارد. تبلیغ و تهییج و بسیج اختراع مارکسیسم نیست، خشونت، خیزش، شورش، سرکوب شورش، جنگ، هیچیک از اینها اختراع سوسیالیسم و جنبش سوسیالیستی نیست. دولت، سرنگونی و انقلاب هیچیک اختراع کمونیستها نیست. اینها پدیده ها و مکانیسم هایی اجتماعی اند. این خصوصیات ابژکتیو اجتماع است که به یک کمونیست میگوید قدرت را چگونه میتوان گرفت، کی و در چه موقعیتی میتوان گرفت، در چه دوره هایی میتوان گرفت و نه برنامه از پیشی و راه و رسم و ترجیحات خود ما. ما مخترع منجیق های سیاسی جدید برای فتح قلعه های تاریخ نیستیم. اگر کسب قدرت مساله ماست، اولین سوال این است: مکانیسم های اجتماعی کسب قدرت، مکانیسمهای قوی شدن و در قلمرو سیاسی پیروز شدن، در جامعه معاصر چیست. این بحث خیلی ملموسی است. بگذارید بپرسم در این دنیا چگونه میشود انسانهای زیاد را مخاطب قرار داد، چگونه میشود انسانهای زیاد را متحد و متشکل کرد، چگونه میتوان جنبشی ساخت که بر افکار انسانها در مقیاس وسیع تاثیر بگذارد. چگونه میتوان به جنگ آراء حاکم رفت. این آراء حاکم در جهان امروز چگونه ساخته میشود و به مردم باورانده میشود. مکانیسمهای چیست و چگونه میتوان به جنگ اینها رفت. چگونه میتوان در جهانی با این مشخصات تولیدی، سیاسی، نظامی، انفورماتیک، فرهنگی، آموزشی، قدرتی شد که میتواند بر زندگی و اراده میلیونها نفر عضو طبقه کارگر، توده وسیع مردمی که آزادی و برابری میخواهند، تاثیر بگذارد و به میدانشان بکشد و به سمت درست هدایتشان کند؟ اگر حزب سیاسی کمونیستی کارگری بخواهد کاری در این دنیا صورت بدهد، باید قوی باشد. باید قوی بشود، باید آنقدر قوی بشود که بورژوازی امروز را در جهان خود او شکست بدهد. این حرف قدیمی مارکس است که برای تغییر یک چیز، حتی برای نابود کردنش، باید دانست که چگونه کار میکند. باید قوانین حرکتش را شناخت. این ما نیستیم که تصمیم میگیریم چگونه میتوان در جهان امروز به یک نیروی قدرتمند سیاسی تبدیل شد. خود جامعه بنا بر مشخصاتش مکانیسمهای زیر و رو شدن و خود را نیز تعریف میکند. باید این مکانیسمها را شناخت. مکانیسمهایی که اجازه میدهد ما، جنبش و حزب کمونیسم کارگری، رشد کنیم، نفوذ پیدا کنیم، نیرو جمع کنیم، به انقلاب بکشانیم، قدرت را از دستشان درآوریم، برنامه مان را پیاده کنیم.

وقتی از مکانیسمهای خود جامعه صحبت میکنم منظورم مکانیسم های قانونی جامعه نیست. قیام و انقلاب مکانیسمهای جامعه معاصر است برای تغییر. خیزش، شورش، جنگ، مکانیسمهای جامعه معاصر است برای تغییر. ولی چیزخور کردن مخالفین در ضیافت شام، روش مناسب این جامعه نیست، در صورتی که مامون خلیفه عباسی بدفعات ممکن بود این شیوه را بکار ببرد. در سلسله سرداران، که البته منظورم گروه اتحادیه کمونیستهای ایران نیست، یکی از سلاطین اینطور سرکار میاید که وقتی امیر بارعام داده بود ایشان با ساطور قصابی اش او را میکشد و خود را پادشاه ما داریم وارد دوره ای از حیات حزب میشویم که مساله نفوذ سیاسی در جامعه، حضور در جنگ قدرت و بدست گرفتن اهرم های جابجا کردن نیرو در جامعه بطور جدی برای ما مطرح میشود. اهرم ها و قلمروهایی که بنا به مشخصات جامعه معاصر دست گرفتن آن و پا گذاشتن در آن برای نیرویی که برای تغییر اجتماع تلاش میکند، اجتناب ناپذیر است. ما فی الحال به این اهرم ها اندکی دست برده ایم، ولی بنظر میرسد گاه از قدرت خود متعجب و حتی نگران میشویم، از موفقیتهای خود میترسیم و میدویم به درون خانه و پشت مادرمان پنهان میشویم. بعضی با این تحرک و ابراز وجود سیاسی احساس بیگانگی میکنند.

کمونیسمی که در محلات و محافل تبلیغ و ترویج میکند، کمونیسم حاضر در سر قرارهای سازمانی و جلسات کوچک پنهانی برایشان آشنا و خودی است، اما با کمونیسمی که پرچم خود را وسط شهر بکوبد، کمونیسمی که چنان همه ببینند و به رسمیتش بشناسند که آن کارگری هم که حزب در کوچه اش حضور نداشته بلند شود و بخواهد به این کمونیستها ملحق شود عادت ندارند. اما بیرون این پنجره جنگ قدرت هر روز در جریان است. و مدام مجاری و روشهای جدیدی در این جنگ پیدا میشود. دخالت ما در مساله قدرت سیاسی مستلزم رفتن ما سراغ مکانیسمهای اجتماعی قدرت در جامعه معاصر است. شناختن و از آن مهمتر به کار بردن این اهرم ها و روشها قطعا ساده نیست. اما تشخیص روشهایی که بطور قطع بکار یک حزب کمونیست کارگری زمان ما نمیخورد چندان دشوار نیست.

"سنت کلاسیک کمونیستی" یا میراث اختناق و انزوا

حزب کمونیستی تا حزبی نشود که به این شیوه ها و روشهای اجتماعی دست میبرد به قدرت نمیرسد. از طرف دیگر از همه جریانات دیگر برای دست بردن به این اهرم ها نا آماده تر است و امکانات کمتری دارد. اتفاقی که برای کمونیسم افتاده است اینست که بورژوازی توانسته است با تحمیل شکستها و سرکوبها و اعمال فشار هرروزه بر کمونیستها، کمونیسم یعنی یکی از احزاب مدعی قدرت سیاسی در جامعه که صد و پنجاه سال پیش با همین مکانیسم ها میکوشید قدرت را به کف بگیرد، را به یک فرقه شبه-مذهبی حاشیه ای تبدیل کند که زندگی سیاسی خود را در گوشه ای از جامعه تعریف میکند و هویت خود را در آن گوشه پیدا میکند و خود اساسا قصد ندارد دیگر از این گوشه بیرون بیاید. مانند ارگانیسما و ویروسهایی که در یک یخبندان بزرگ خود را با آن سرما تطبیق میدهند و زنده میمانند اما پس از پایان یخبندان و گرم شدن هوا، دیگر به آفتاب و گرما بر نمیگردد. به یخ عادت میکنند و دیگر تنها در آن شرایط زیست میکنند. آن اجبار بیرونی ای که روزی آن ارگانیسیم را ناچار ساخت برای بقاء، خود را با آن شرایط نامساعد تطبیق بدهد، بعد از دو سه سیکل به نحوه و شیوه زندگی قائم به ذات خود آن ارگانیسیم تبدیل میشود، میشود جزئی از وجود او، سنت خود او، هویت خود او و دیگر تصور زندگی دیگری جز این برایش غیر ممکن میشود. ما کمونیستها تحت سرکوب زندگی کرده ایم. بما گفته اند نمیتوانید بیائید بیرون و علنا و آزادانه بالای چهارپایه بروید و برای مردم صحبت کنید، بما گفته اند میتوانید با رفیق خودتان در یکی گوشه ای، در کوچه ای، مخفیانه، جایی که صدایتان را کسی نمیشنود هرچه میخواهید با هم پیچ کنید. هر دو مجبورید در آن گوشه زندگی کنید و با هم حرف بزنید، هرچه میخواهید به هم بگوئید، به هر زبانی بگوئید، هر قدر میخواهید طولش بدهید، این فرقه شماست و با زبان فرقه ای خودتان هرچه میخواهید به هم بگوئید. اما اجازه ندارید اینجا، جلوی مردم، جلوی جامعه دهان باز کنید. در این حاشیه ما و امثال ما یاد میگیریم که حزب کمونیستی را از ابزاری برای مبارزه تبدیل کنیم به دالانی برای بیتوته کردن و زندگی، ظرفی برای بودن. برای زیستن، که باید در آن سنت زندگی کرد، این سنت سمبل ها و الهه ها و فرشتگان خودش را دارد، مجسمه ها و تشریفات خودش را دارد، تاریخ و سنت و حدیث و زبان و الفاظ خود را دارد. کار بجایی میرسد که انگار برای خود اعضای این جریان، کمونیسم ابزار مبارزه نیست، بلکه کیشی است که عده ای که با سرکوب و تبلیغات وسیع بورژوازی علیه شان به زندگی در حاشیه جامعه محکوم شده اند، برای احساس شرافت کردن و معنی دادن به زندگی خود و برای باوراندن این بخود که دست اندرکار تغییر جهانند، برای خود ابداع کرده اند. این نوع کمونیست هرگاه از آن سنت بیرون میاید، دیگر در جامعه غریبه است، دست و

پا چلفتی است، هیچکاره است، سرش کلاه میگذارند و روانه اش میکنند. تا میاید بیرون بگوید من میخواهم انقلاب کنم، یکی که تا دیروز کاری به مارکسیسم نداشته است، استاد دست راستی دانشگاه لندن یا دانشجوی فوق لیسانس پلی تکنیک تهران است و یا فرزند نمازخوان فلان حاج آقا است که فرستاده اند فرانسه درس بخواند، فوری جلوی سبز میشود که آقا این حرف شما با مارکسیسم مغایر است، مگر شرایط عینی و ذهنی برای انقلاب شما آماده است؟ و کمونیست ما هاج و واج میشود که راستی؟ مغایر است؟ و دوباره در لاک خودش فرو میرود و میرود که درباره شرایط عینی و ذهنی انقلاب کارگری و ملزومات رسیدن نوبت تاریخی سوسیالیسم در سال ۳۰۰۰ در فرقه خودش بحث کند. تا کمونیست پایش را در میدان قدرت میگذارد ۵۰ مبصر اجتماعی پیدا میشود که بگوید نمیشود آقا، شما تئوریک هستید، شما سنت دارید، شما به قانونمندی تاریخ معتقدید، شما مارکس دارید، طبقه تان کو؟ یادمان میاندازند که ما از جنس متفاوتی هستیم، که ما خود را نباید آلوده بحث قدرت کنیم. تا ما اسم قدرت را میاوریم، فریاد میزنند که آی مستبدین و توتالیترها آمدند. حال زندانها مال خود آنهاست، دادگاهها مال خود آنهاست، مردم را خود آنها میبندند و میزنند، کوره های آدمسوزی را خود آنها راه انداخته اند، جنگها را خود آنها راه انداخته اند، هرروز کوهی از چرک و کثافت و تهدید و گلوله را بسمت ما پرتاب میکنند تا در همان گوشه بمانیم و سربلند نکنیم و به دخالت در جامعه و به مکانیسم های اجتماعی دخالت در جامعه و ایجاد تغییر در جامعه کاری نداشته باشیم. برویم زندگی خود در "دنیای چپ" بکنیم. و رفقا لااقل از بلشویسم به این سو بخش اعظم چپ رادیکال و گروههای کمونیستی در این دالان ها در حاشیه جامعه زندگی کرده اند.

بخش زیادی از روشها و نرم هایی که فکر میکنیم حقایق و مشخصات ذاتی جنبش ماست، نتایج حقه شده و "داخلی شده" فشارهای خارجی ای است که در طول سالها روی ما گذاشته اند و ابدا متعلق به خود ما نیست. زبان ما زبان غامض قلبه گویی نیست، هرچند ما باید انسانهای هوشمند و مطلع باشیم که پیچیده ترین مباحثات تئوریک را دنبال کنیم، اما زبان ما زبانی است که بشر معاصر ما راجع به مسائلش با آن حرف میزند. مشغله ما مشغله فرقه خودمان نیست. مشغله ما مشغله انسان امروز است، هرقدر هم که باید به صف خودمان برسیم تا صفی قوی باشد. مشغله ما بسته بندی مجدد و باز هم مجدد آنچه پیشینیان ما گفته اند نیست، بلکه پاسخ دادن به مسائل جامعه معاصر است. من طرفدار غلیظ ترین مارکسیسمی هستم که بشود پیدا کرد. فکر میکنم غلیظ ترین مارکسیسم آن مارکسیسمی است که میتواند بر دنیای بیرون تاثیر بگذارد. اساس حرف مارکس این بود که گفت جامعه اصل است. جامعه است که روح ما، فکر ما، عواطف ما، شعور ما، زیبایی شناسی ما و همه چیز ما را شکل میدهد، و حال درست همان کسانی که جامعه قرار است در تعقل شان این مکان تعیین کننده را داشته باشد، ببتفاوت ترین گروه نسبت به قوانین حرکت و مکانیسمهای خود جامعه از آب در آمده اند. وقتی بحث آژیتاتورهای کمونیست و محافل کارگری را میکردیم، داشتیم همین را میگفتیم که بینید حداقل مکانیسمی که خود جامعه برای متحد شدن کارگران بوجود آورده است چیست، بیایید برویم به این وصل بشویم و با آن کار کنیم. حرفهایتان را آنجا بزنید. آنجا گوش شنوا وجود دارد. بحث محافل کارگری بر سر بازشناسی گوشه ای از مکانیسم های واقعی جامعه بود. یادآوری این بود که طبقه کارگر یک موجودیت اجتماعی و اجتماعا شکل گرفته است. اینطور نیست که کارگران در غیاب گروههای چپ عده ای آدم منفرد هستند که مات و بی حرکت آسمان را نگاه میکنند تا یکی بیاید و به آنها بگوید فقر بد است و اتحاد خوب است. گفتیم مطمئن باشید در هر لحظه در میان کارگران محافل مقاومت وجود دارد. گفتیم شرط دخالت در سرنوشت جامعه، برسمیت شناسی مکانیسم ها و قوانین حرکت جامعه است. این اساس مارکسیسم است. انزوا از

جامعه، ناتوانی از دست بردن به مکانیسمهای جامعه برای جابجا کردن نیرو و ابراز وجود سیاسی، عدم حضور در جنگ قدرت، بیتفاوتی به معضلات جاری جامعه و جاجوش کردن در یک موجودیت صنفی و فرقه ای و حاشیه ای، اینها سنتهای کار کلاسیک کمونیستی نیست، بلکه میراث اختناق و سرکوب و شکست است. آن تصویری که از زیست سیاسی و روش "کلاسیک" فعالیت کمونیستی داده میشود را نباید پذیرفت. اولاً، خود این "کلاسیک" بیست سال قبل چیز دیگری بود. ثانیاً خود ما در تغییر دادن این "کلاسیک" نقش زیادی بازی کرده ایم. در نتیجه من هیچ ارزش خاصی برای این بحث که این روش کلاسیک کار کمونیستی نیست قائل نیستم. کار کمونیستی را ما تعریف میکنیم چیست. و اگر ما بر مبنای عقلمان و نیازهای سیاسی و آرمانهای اجتماعی مان متوجه میشویم که باید به سمت معینی برویم، باید برویم و نگران این نباشیم که قبلاً کسی این مسیر را نرفته است و این راه ناهموار و پا نخورده است.

فعالیت سیاسی ماهیتا علنی است

اجازه بدهید روی چند نتیجه کلی از این مقدمات مکث کنم. اولین نکته اینست که مبارزه برای قدرت سیاسی یک مبارزه علنی است. مردم بطور عادی علنی اند و این مردمند و طبقات اجتماعی اند که بر سر قدرت مبارزه میکنند. سعی میکنند بگیرند و ندهندش. مبارزه سیاسی در جامعه، بعنوان مبارزه ای میان انسانها در جامعه، مکانیسمهایی علنی دارد. با گفتن، حرف زدن، نوشتن، فریاد زدن، صدا کردن، توجه جلب کردن، نیرو جمع کردن، از اینجا به آنجا بردن، مقاومت کردن، سنگر بندی کردن و غیره همراه است. مبارزه سیاسی مخفی چیزی است که به جنبش ما تحمیل شده است و هنوز میشود. و ما به این واقعیت تحمیلی خو گرفته ایم. روشهای فعالیت در شرایطی که تحت سرکوب نیستیم را بلد نیستیم. گویی حتماً باید برویم در اختناق و در اختفا فعالیت کنیم. این درست است که حزب کمونیستی باید بتواند این فعالیت مخفی را انجام دهد و همیشه بخشی از فعالیت کمونیستی مخفی است. اما ما باید بدانیم که هدف فعالیت ما شکستن این سد اختناق است که ما را از دست بردن به مکانیسم های اجتماعی برای سخن گفتن و جذب نیرو و نبرد در یک مقیاس اجتماعی محروم میکند. ما داریم تلاش میکنیم که این سد را بشکنیم و بتوانیم در یک شرایط علنی و بدون اختناق کار کنیم و بورژوازی نمیگذارد. ما میگفتیم که وظیفه انقلاب ۵۷ بوجود آوردن پیش شرطهای دموکراتیک انقلاب کارگری است. اما آیا اگر این شرایط فراهم میشد میتوانستیم از آن بدرستی بهره بگیریم؟ آیا چه رادیکالی که ذاتاً گروه فشار است و نه حزب سیاسی معطوف به جامعه و معطوف به قدرت، حتی در یک شرایط دموکراتیک میتواند در سرنوشت جامعه دخیل بشود؟ فکر نمیکنم.

اولین نتیجه گیری من اینست که فعالیت سیاسی باید در بعد علنی، وسیع و جلوی چشم مردم صورت بگیرد و ما باید به آن پا بگذاریم. و این شیوه ای که چپ ها سنتاً فعالیت کرده اند، یعنی شیوه غیبی، شیوه ای که در آن احکام و شعارها و خواستها بعنوان احکامی بدیهی از پشت دیواری به مردم پرتاب میشود گویی مغزی را جایی پنهان کرده اند، گویی چشمه ای از خرد و حکمت را جایی پنهان کرده اند و به مردم نمیگویند کجاست و اعلام میکنند که "ما میدانیم که تاریخ به این سمت میرود و به آن سمت نمیروند" شیوه ابداء کارساز و کمونیستی نیست. این شیوه جریانهای جدی سیاسی نیست. بالاخره اگر شما میخواهید مردم دنبال شما بیایند باید خود را نشان بدهید. باید دعوت خود را علنی کنید و مردم را دنبال خود بکشید. نمیتوانید بدون اسم و رسم و هویت و چهره سیاسی این کار را بکنید. و کسی که بفهمد برای به میدان کشیدن دو میلیون نفر ده هزار نفر انسان واقعی

و صاحب هویت و چهره شناخته شده لازم است که هرکدامشان نفوذی میان مردم داشته باشند و جایی ارج و قربی داشته باشند، این را میفهمد که حزبی که ۵۰ تا شخصیت کمونیست به جامعه معرفی کرده است و معتقد است هنوز کم است، منکر تئوری حزب لنینی نشده است و "حزب شخصیتها" نشده است. بلکه خیلی ساده دارد میگوید شخصیت کم داریم دیگر. شخصیت داشتن، چهره های واقعی داشتن، رهبران و فعالین شناخته شده داشتن، روش معمول و واقعی زندگی احزاب سیاسی ای است که میخواهند قدرتمند شوند.

فرد در مبارزه سیاسی مهم است. فرد آن پدیده ای است که به اتحادیه ها، احزاب سیاسی و جنبشها چهره میدهد، برای توده وسیع مردم ملموسشان میکند و آنها را در دسترس مردم قرار میدهد. در نگاه به هر نهادی شما نه فقط فونکسیون و نقش و برنامه و فلسفه وجودی اش را بلکه به افرادی که این نهاد را تشکیل میدهند نیز نگاه میکنید و این در ملموس شدن و واقعی شدن رابطه جامعه با آن نهاد تعیین کننده است. هر فرد، هر قدر هم بخشی از یک سازمان و نهاد جمعی باشد، نقشی فردی ایفا میکند و سهم خودویژه ای در مبارزه سیاسی دارد. سازمان و جنبشی که از فرد بگذرد، فرد را قلم بگیرد، خود را بی اثر و خنثی کرده است. سازمان نشاندهنده وحدت عمیقی است میان افراد. نهایتا سازمان حکمتی بیش از اتحاد افرادش ندارد. این را میفهمد که در طول تاریخ هر حزب افراد میروند و میمانند، اما اهمیت سازمان اینست که که در هر دوره افراد معینی را هم نظر و متحد کرده است. این سازمان شبکه ای است که این افراد و مبارزاتشان را به هم مرتبط میکند، تقویت میکند، هماهنگ میکند، نیروی سازمان را پشت فعالیت فرد میبرد و نیروی همه افراد را به نیروی سازمان تبدیل میکند. ولی سازمان جای مبارزه فرد را نمیگیرد.

البته این بحث هم در میان ما تازگی ندارد. ما مقوله آژیتاتورهای کمونیست و رهبران عملی جنبش کارگری و نقش فرد و رهبر شناخته شده و مورد اعتماد در جنبش کارگری را ۱۵ سال قبل به تفصیل بحث کرده ایم. کمونیسم مارکسی، کمونیسم کارگری، به این اعتبار همواره "حزب شخصیتها" است. تحلیل بردن هویت فردی کمونیستها در یک سازمان اداری و نظامی بی چهره، تا حد تبدیل کردن اسامی آنها به حروف اختصاری، سلب هویت کردن از کمونیستها و تبدیل کردن تبلیغ و ترویج و شعار و فراخوان به محصولات دبیرخانه ها و ستادهای سازمانهای غیبی، محصول جنبش ما نیست. شاخص جنبش ما نیست. بحث بر سر این نیست که حزب نباید کمیته داشته باشد، بر سر این نیست که حزب نباید یک شالوده محکم زیر زمینی داشته باشد که بتواند در هر شرایطی فعالیت کند، بحث بر سر این نیست که این همین شبکه زیرزمینی ماست که امکان داده است ما امروز اینجا باشیم. و این انضباط محکم ماست که پشتوانه کار ماست. هیچیک از اینها مورد بحث نیست. اما آیا ما به اندازه کافی میدان را از دست دیگران در آورده ایم که اکنون کسی به تردید بیفتد که آیا زیادی به این سمت نمیرویم؟

ما باید صدها مرتبه بیشتر در این جهت برویم. ما باید در همین ابعاد فعلی مان دهها چهره علنی بیشتر داشته باشیم که کسی که در ایران به قدرتگیری این جریان فکر میکند بتواند مشخصا این را تجسم کند که چه طیف و چه تپیی از انسانها با چه اعتقادات، منش و خصوصیات سرکار میابند. و بتوانند بخواهند و آرزو کنند که این تیپ آدمها سر کار بیابند. ما هنوز در این راه حتی بدرستی گام نگذاشته ایم. و آیا اینکارها سوسیالیستی نیست؟ به معنی قدیمی و فرقه ای کلمه، بنا به سطح شعور و تلقی معوج آنهايي که میخواهند در کانالهای حاشیه جامعه زندگی کنند، آری اینها سوسیالیستی نیست. اما برای یک مارکسیست این عین سوسیالیسم است. برای کسی که میخواهد قدرت را از دست بورژوازی در بیاورد عین سوسیالیسم است. ما این ضرورت را دقیقا از کمونیسم مان و از مارکسیسم مان نتیجه گرفته ایم و معتقدیم این شرط پیشروی در جدال بر سر تحقق اهداف

مان است. اگر بناست مالکیت خصوصی و نظام کار مزدی را براندازیم و آرمانها و خواستههای تاریخسازی که اعلام کرده ایم را جامه عمل بپوشانیم، باید به مثابه عده کثیری از انسانهای واقعی، با چهره و سیمای سیاسی خود جلوی جامعه قرار بگیریم و فراخوانمان را به جامعه و به کل طبقه کارگر اعلام کنیم. در پستو بودن و بی چهرگی و در حاشیه زیستن شاخصهای کمونیسم نیست. اینها خواست بورژوازی برای کمونیستهاست. و دستگاه سرکوب برپا کرده اند، دستگاههای عظیم دروغپردازی برپا کرده اند، تا دقیقا همین را به کمونیسم و صف کمونیستی طبقه کارگر تحمیل کنند. قدهلم کردن به مثابه انسانهای واقعی برای یک عده مارکسیست عین سوسیالیسم است. وظیفه سوسیالیسم است. نقطه شروع سوسیالیسم است، جز این سوسیالیسم نیست.

حزب و طبقه: رابطه محلی و رابطه اجتماعی

کار حزب با کارگران چه میشود؟ کار مستقیم و حضوری حزب با فعالین و محافل و شبکه های کارگری البته جزء دائمی کار یک حزب کمونیستی است و باید همیشه مشغول آن باشیم. این آن نوع فعالیت در میان کارگران است که هم در مورد آن زیاد سخن گفته ایم و هم فرض فعالیت هرروزه حزب است و برایش سازمان ایجاد کرده ایم. نوع دیگری از کار کارگری هم اینست که امکان انتخاب کمونیسم را برای کارگران فراهم کنید. به کارگران بگوئید این جنگ را می بینید؟ در این جدال میتوان کمونیسم را انتخاب کرد. کمونیسم کارگری یک نیروی بالفعل و موجود است. دیگر دعوا میان جبهه ملی و حزب توده و سلطنت و اسلام نیست، این حزب کمونیست کارگری است و میتوانید آن را انتخاب کنید. انتخاب شما محدود به احزاب طبقه حاکم نیست. این حزب خودتان است و میتوانید فردا بروید وسط تهران، دفتر مرکزی حزب، به حزب بپیوندید و با کارگران دیگر عضو حزب در محل و کارخانه و شهر خود مرتبط و متحد بشوید؛ میتوانید از همانروز مسئولیت به عهده بگیرید. رفقا، ما میخواهیم به طبقه کارگر حق انتخاب کمونیسم را بدهیم. اگر ما در سوراخ باشیم کارگر چرا باید ما را برگزیند؟ تروتسکیستها دهها سال است دارند دلمه سر پیکت میبرند و دوشادوش کارگران از پاسانها کتک میخورند و باز شاهدند که وقتی کارگر به مساله قدرت و دولت در جامعه فکر میکند باز به سوسیال دموکراسی فکر میکند. برای اینکه حزب تروتسکیست خود را در موقعیتی قرار نداده است که بعنوان یک نیرو در جامعه صلاحیت انتخاب شدن، برگزیده شدن بعنوان ابزار دخالت در امر قدرت توسط کارگر را داشته باشد. آخر باید یک حزب در مرکز صحنه سیاسی حضور یافته باشد تا بشود انتخابش کرد. تا بشود فهمید که این جریان یک کاری ازش میاید و راهش را بلد است. میتواند نیرو جابجا کند. حزب ما باید در مقیاسی ظاهر بشود که کارگر ایرانی بتواند انتخابش کند. منظورم در انتخابات نیست. منظورم اینست که کارگر به مثابه یک طبقه این حزب را برگزیند و بگوید من از میان آلترناتیوهای موجود با این حزب میروم. یک بعد دائمی و لایتجزای فعالیت ما اینست که روابط کارگری مان را فعال کنیم. بعد دیگر فعالیت ما اینست که در پهنه جامعه و در جدال قدرت حزب را بعنوان یک ابزار واقعی در دسترس طبقه کارگر قرار بدهیم تا برای تعیین تکلیف بنیادی جامعه آن را بعنوان حزب خود بدست بگیرد. این دومی را اگر انجام ندهیم در وظیفه کمونیستی خود کوتاهی کرده ایم. طبقه کارگر چه گناهی کرده است که باید تا ابد با سوسیالیسم در قامت گروههای ده نفره "اتحاد و مبارزه در راه دفاع از حقوق کارگران محروم" روبرو شود و احزاب طبقات دارا را در وسط صحنه سیاسی مشغول بازی با سرنوشت خویش بباید. به این وضعیت باید خاتمه داد و این کمونیستهایی را لازم دارد که سنت و رسم حاشیه نشینی و فرقه سازی و فرهنگ گروه فشاری را کنار بگذارند و در قلب جنگ قدرت در جامعه ظاهر شوند.

کلمه کمونیسم و سوسیالیسم به تنهایی بدون هیچ توضیحی برای کارگر بسیار قوی است. کارگر بطور غریزی و طبیعی در یک دعوی اجتماعی سوسیالیستها را پیدا میکند. این جزو سنت طبقه کارگر است. سوسیالیسم محصول طبقه کارگر است. این آن جنبشی است که کمونیسم را تحویل دنیا داده است. در هر جای جهان، از آرژانتین تا کره، وقتی کارگران جمع میشوند، از پیش میتوانند حدس بزنید که در میانشان ادبیات مارکسیستی میچرخد و خوانده میشود. ما باید یک حزب کمونیستی کارگری درست کنیم که در جامعه، در صحنه نبرد طبقات بر سر مقدرات جامعه، حضور پیدا کند و دیده بشود، و نه صرفا اسمی باشد پائین اطلاعاتی های سازمان در فلان محافل. این آن مصافی است که امروز جلوی ماست. حزب کمونیست کارگری به مثابه یک حزب کارگری، حزبی که بر جدالها و جدلهای تعیین کننده ای بر سر مارکسیسم و تمایز کمونیسم کارگری از کمونیسم بورژوازی بنا شده است، امروز به جایی رسیده است که تنها راه جلو رفتنش درک رابطه حزب و جامعه و درک مقوله مکانیسم اجتماعی کسب قدرت است. منظورم از کسب قدرت حمله روز آخر به کاخ زمستانی و تشکیل دولت نیست، بلکه منظورم قوی شدن و ذینفوذ شدن حزب در جامعه است به نحوی که یک پای مهم جدال طبقات بر سر قدرت باشد، و از بالای سرش نتوانند چیزی را به جامعه تحمیل کنند. این الان شروع شده است و ما جوانه های شروع این روند را می بینیم و شاهدید که چقدر تصاعدی در حال پیشرفت است.

رفقا، پیروزی بر بورژوازی را باید در زمین او انجام داد. ما در کنگره خود به کسی پیروز نمیشویم. قدرت سیاسی را در اردوگاه خود کسب نمیکنیم. بنابراین باید برویم به زمین آنها، و داریم میرویم به زمین آنها. ما باید خود را برای ایفای این نقش آماده کنیم. ما از هر جا آمده باشیم، چه مروج سیاسی بوده باشیم و چه رهبر کارگری و چه پارتیزان، چه شاعر و نویسنده، الان بجایی رسیده ایم باید نقشهایی در مقیاس اجتماعی بعهده بگیریم و ایفا کنیم. و بعنوان شخصیتهای زنده جنبش سوسیالیسم و کمونیسم کارگری یک کشور قدامت کنیم و حرف بزنیم، با همه جامعه حرف بزنیم.

حزب مارکسیستی - حزب اجتماعی

ما یک حزب مارکسیستی هستیم و در این روند گسترش، مانند هر پدیده ای که جاذبه اش قرار است به خیلی دور برسد، هسته مرکزی مان باید خیلی فشرده و وزین باشد. در کنگره دوم اشاره کردم که تاریخا احزاب چپ وقتی خواسته اند اجتماعی بشوند و در ابعادی اجتماعی ظاهر بشوند، به راست چرخیده اند. اینطور توجیه کرده اند که جامعه راست تر از آنهاست و اگر رای میخواهند باید به راست بچرخند. و البته تاریخا هم در این کار شکست خورده اند. ممکن است یک نماینده از یک حزب رادیکال چپ برای یک دوره به مجلس رفته باشد، اما همان یک نفر را هم دور بعد پرونده اش را زیر بغلش زده اند و روانه اش کرده اند که برود. ما یکی از محدود سازمانهای کمونیستی بعد از بلشویکها هستیم که میخواهد روی رادیکالیسم و ماکزیمالیسمش توده ای بشود. سازمانی که اتفاقا میخواهد ماکزیمالیسم و کمونیسم را توده ای و اجتماعی کند. میخواهد آرمانها و ایده انقلاب کمونیستی اش را ببرد و توده ای و اجتماعی کند. میخواهد حرف آخرش در مورد مذهب را به حرف جامعه بدل کند. ما کسانی هستیم که معتقدیم باید این کمونیسم بی تخفیف را توده ای و اجتماعی کنیم.

این دورنما، دو سوال را جلوی ما میگذارد، اول اینکه آیا اصولا چنین کاری ممکن است؟ که بنظر من تجربه ثابت کرده است که در دوره ما اتفاقا این روش کارساز است. جامعه معاصر پاسخهای رادیکال و انسانهای رادیکال و سازش ناپذیر میخواهد. کسانی که حرف اساسی و بنیادی خود را میزنند و میخواهند همفکران و

همراهان خود را متحد کنند تا کل این افق رادیکال را متحقق کنند. کافی است ۵ درصد جامعه حرفشان مثل ما باشد تا تمام قدرت را بگیریم. کفایت ۵ درصد مردم ایران فعالانه از حزب کمونیست کارگری دفاع کنند و آن را حزب خودشان بدانند تا تمام منطقه را بگیریم. مهم نیست که نشریات مجاز و قانونی ایران به ما روی خوش نشان ندهند. آن مملکت ۶۰ درصد انسان ضد دین و ضد خدا دارد که از دست رژیم اسلامی کارد به استخوانشان رسیده است و همه حامیان بالقوه ما هستند. آنها که از اسلام به ستوه آمده اند ما را دارند، آنها که از نابرابری زن و مرد به ستوه آمده اند ما را دارند، کسانی که از شرفزدگی حاکم بر رژیم و اپوزیسیون خسته شده اند ما را دارند، و این حق ماست که ما را داشته باشند. این اقشار هویت کارگری و کمونیستی ما را تحریف نکرده اند اگر ما را نماینده خود بدانند. کسانی هستند که میگویند ما با شما آمده ایم چون حرف دل جوانها را میزنید. ما با شما آمده ایم چون حرف دل زنان را میزنید، یا چون از فرهنگ مدرن تری سخن میگوئید، یا چون علیه مذهب به پا خاسته اید. این اشکالی ندارد. کسانی که با ما میایند به خاطر نقشی با ما میایند که آن روز در جامعه بازی میکنیم. و اگر بازی نکنیم دیگر با ما نمیایند و با دیگران میروند که آن نقش را برعهده میگیرند. و هیچ عار نیست که اینها را دور خود جمع کنیم. قرار از ابتدا این بود که طبقه کارگر و کمونیسم کارگری بعنوان پرچمدار همه آزادی و همه برابری در جامعه ظاهر شود.

سوال دوم اینست که اگر این نیروها و مطالبات و تمایلات را دور خود جمع کردیم، چه تضمینی هست حزب آنها نشویم، فقط حزب آن کارها نشویم. اینجاست که آنطرف قضیه را باید تاکید کنیم. این حزب باید یک ستون فقرات کمونیستی متعهد داشته باشد و این ستون فقرات مدام باید رشد کند. بگذارید اینجا نوکی به بحث عضو و کادر بزنم. من معتقدم هرکس دوست دارد عضو حزب کمونیست کارگری بشود باید بتواند بشود. فرض من اینست که همه انسانها با شرفند. هرکس خودش میداند که چرا عضو شده است. لابد از نظرات و سیاستهای حزب خوشش آمده است. ولی این حزب باید یک لایه کادری داشته باشد که این حزب را هدایت میکند، باز تولید میکند، به مسائلش میرسد، رشدش میدهد. کسانی که تمام نقشه را دارند، تمام بحث را دارند. انتهای افق را بینند و تعهد تئوریکی تعلق فکری و آرمانی شان قوی و کامل باشد. این یک بعد وظایف ماست که نباید فراموش شود. بحث سر اینست که ما ۵۰۰ هزار عضو میخواهیم و برای اینکار به دوهزار کادر قوی کمونیست احتیاج داریم و باید اینها را در این حزب بار بیاوریم. در نتیجه یکی از کارهای کادر حزب اینست که اعضای خوب را انتخاب میکند و با آنها کار میکند، به آنها ماتریال میدهد، با آنها بحث میکند و سعی میکند بارشان بیاورد. مقولات حزب وسیع اجتماعی و حزب مارکسیستی بنظر من تناقض ندارند. ما میخواهیم ثابت کنیم که ندارند. میشود مارکسیست بود، آتشین بود، تئوریک بود، تمام تحول سوسیالیستی را خواست و در عین حال یک حزب وسیع اجتماعی داشت که روی کوچکترین تشابهات با امیال مردم گسترش پیدا میکند. ممکن است بگویند کسی که برای خواستههای جوانان با ما آمده است وقتی به مشروطه اش برسد دیگر با ما نخواهد ماند. باشد، ولی تا آن روز که با ماست، ما نفع کرده ایم. پشتوانه چند دهه ای این حزب از نظر فکری و پراتیکی، جدلهایی که وارد آن شده است و با سر و روی خونین از آن بیرون آمده است، دارد میگوید که این حزب کجا ایستاده است. ما کمونیستیم، و این کمونیسم به اندازه کافی قوی هست که چندین و چند برابر این جلو برویم بدون احساس خطر و نگرانی از آلودگی با "دنیای کثیف سیاست" و نیرو جمع کنیم. و این نیرو امروز حیاتی است.

احیای کمونیسم جهانی

من راجع به رفتن حزب خودمان به مرکز عالم سیاست و به مرکز جامعه حرف زد. اما یک نکته دیگر هم بنظر من تعیین کننده است. اگر کمونیسم در مقیاس جهانی آینده ای دارد از طریق احزابی است که اینکار را میکنند، نه از طریق تماس دبیرخانه و روابط عمومی ما با فعالین انگلیسی و آلمانی و استرالیایی و پرسیدن نظر آنها راجع به مواضع ما. آنهم البته کار خوب و لازمی است. اما اگر چیزی قرار باشد کمونیسم را در دنیا احیاء کند توان و صلاحیت دو سه حزب کمونیست کارگری دنیا است که در کشورهایی با اندازه متوسط، نیرو بشوند. این کمونیسم را احیاء میکند، تئوری مارکسیسم را احیاء میکند، مانیفست را احیاء میکند، کاپیتال را احیاء میکند. این وظیفه ما و دین ما به جنبش کمونیستی جهانی است که قدرتمند بشویم. کافی است دو سال در گوشه ای از جهان در قدرت باشیم، پیروزی ما در جنگ قدرت، یا حتی شکست دادن و بیرون راندن ارتجاع از یک گوشه آن مملکت، چشم جهانیان را متوجه کمونیسم کارگری و حزب پیروزش میکند و شما میتوانید درباره مارکس و لنین و انترناسیونال کمونیستی و حق کارگر در جهان امروز دنیا را مخاطب قرار بدهید. ما، ما احزابی که بتوانیم در جامعه قدرتی بشویم، کمونیسم را احیاء خواهیم کرد. این تنها پاسخ واقعی پس از سقوط بلوک شرق است. پاسخهای پس از سقوط بلوک شرق پاسخهای تئوریک نیست، جوابهای تئوریکیش را قبلا داده ایم و داده بودند. پاسخهای پس از سقوط بلوک شرق پاسخهایی پراتیکی است. پراتیکی به معنی وسیع کلمه. پاسخ واقعی ما به احیای کمونیسم، پس از ماجرای سقوط بلوک شرق، برپا کردن این پرچم جایی است که تعداد کافی ای از مردم، با سر و صدایی به اندازه کافی بزرگ، در آن باشند که این سیاره متوجه وجود ما و عروج مجدد ما بشود. این کار از ما برمیآید. من راستش نمیدانم چه احزاب دیگری در دنیا دارند چنین کاری میکنند. اما میبینم که در مقیاس کشوری مثل ایران ما این پتانسیل را داریم. این سازمانی است که این پتانسیل را دارد که کار مثبتی در این مقیاسی که من گفتم صورت بدهد، به نحوی که جنبش کمونیستی بطور کلی را به پله بالاتری ببرد.

وظیفه ای که امروز جلوی ماست استفاده از این سرمایه بیست ساله، از این شعور بیست ساله، از این تجربه بیست ساله و این نیروهایی که در طول این سالها جمع شده اند و آبدیده شده اند برای کاری بیرون این سنت و بیرون این تاریخ حاشیه ای است. کاری موثر در جامعه، و این کاری است که ما شروع کرده ایم و همه به این میبایم.

اما در عین حال ما با این قلمروها به اندازه کافی آشنا نیستیم، در آنها تخصص نداریم، چاله و چوله هایش را نمیشناسیم. باید بسرعت یاد بگیریم و از حریفان خود با هوشتر و چالاک تر باشیم. مبتکر تر باشیم. یک دنیا کار در این مسیر هست و میخواهم بعدا در این نشست روی ابعاد مختلف آن مکث کنیم.